

## انتشار پنجمین کتاب شعر فرشید کریمی با عنوان "نوشک روان"

به بهانه چاپ پنجمین کتاب شعر از آقای فرشید کریمی به نام "نوشک روان" با این شاعر متفاوت و به قول خودش سورئالیست شیرازی به مصاحبتی با او پیرامون این کتاب و اساسا سبک کاری او در شعر نشستیم.

به گزارش خبرنگاران گروه فرهنگ، هنر و رسانه گزارش خبر، به بهانه چاپ پنجمین کتاب شعر از آقای فرشید کریمی به نام "نوشک روان" با این شاعر متفاوت و به قول خودش سورئالیست شیرازی به مصاحبتی با او پیرامون این کتاب و اساسا سبک کاری او در شعر نشستیم. اگر امکان دارد خودتونو مختصر معرفی کنید.

فرشید کریمی متولد سال ۱۳۵۵ در شهر تهران، ساکن و بزرگ شده ی شهر راز، شیراز. در مقطع کارشناسی روانشناسی عمومی گرفتم و کارشناسی ارشد از دانشگاه شیراز. در کلینیک پویش شیراز، درمانگر با گرایش درمانی روانکاوی التقاطی هستم، دکترا هم قبول شدم اراک ولی به دلیل مشغله ی خانوادگی ادامه متاسفانه نتونستم ادامه بدم.

جناب کریمی شما چه هدفی از انتشار کتاب های شعرتان داشته اید؟  
آرمان من در شعر، بیان رابطه، تقابل و حتی تضاد انسان خردمند با جهان هوشمند است. جهانی که از طریق دانش بشری و انتقال شتابان رسانه ها، روز به روز دارای کشفیات تازه ای می گردد. بشر با این حجم داده های درست و نادرست همواره در تناقض زیستن و انتخاب قرار می گیرد. چه انتخاب کنیم چه نکنیم ناخودآگاه انتخاب گر هستیم؟! سالها پیش در کتاب مانتره ص ۲۶ نگاهشتم:

گزیدن، گونه ای از نگزیدن همچون که هست، برگزیدنی پیرایه، چیزی راگزیدن یا نگزیدن... از دید یک اندیشمند یا شاعری که خردورزی را در شعر نو دنبال می کند تعریف شما از جهان چیه؟

اندیشمند که چه عرض کنم، بهتره بگویم دانشجوی همیشگی مسیر خردورزی و دانستن! در پاسخ شعری از کتاب سپنتا ص ۴۵ برایتان میخونم:

جهان بطالت کوتاهی ست، میان بودن و ماندن فاصله رنج آوری ست، میان رخوت متلاطم ثانیه  
زیستن ها؛ اما پابرجا و پرشکوه می آیند، خنده زنان! سوی زیست گاه آینه ها... همینطور شعری از کتاب ورجاوند ص ۸:

در فاعل موضوعی تقدیر خلسه رنج آوری ست؛ جهان میان دو بی نهایت ..... یا در کتاب سیمرغ ص ۹۲: تفاوت در توضیح جهانغوطه ور ساخته، وجود متناهی مان را در نامتناهی هستی

فکر نمی کنید اشعار شما ممکنه مخاطبان زیادی را جذب خودش نکند؟

من برای فلسفیدن و متفاوت گویی دست به قلم شده ام! نه برای کسب شهرت یا مخاطب جمع کردن و مسائل دیگر! هیچگاه در رقابت و داوری نبوده و نیستم. انسان در این فرصت کوتاه زیستن فقط باید با خودش رقابت کنه و ظرفیت هایش را درک کنه و بشناسد! به این شعر در ص ۸۵ کتاب نوشک روان توجه فرمایید: بی اندازه شدند آژنگ چهر این جهانمندی جهانم ساختدر آوازه جوییدر گریز افزایی؛ ... همیشه دوست داشتم با مخاطب های خاص در چهار گوشه جهان در ارتباط باشم، بیشتر برای اینکه آنها و خودم را مورد پرسشگری و چالشگری متقابل قرار دهم تا بیشتر رشد کنم؟ جریان شعر و ادبیات بسیار گسترده است و هرگز نباید حدودی برایش قائل شد یا اینکه انسان پیش خودش بیاندیشد که تا آخرش رفته و دیگر تمام... واژه و قلم هرگز اسیر زندان حدود نباید باشند! اعتقاد دارم نخبگان جامعه را باید آگاه تر کرد و این نخبگان، سکندار هدایت آینده فرهنگی و تاریخی یک ملت هستند! همانطور که نخبگان را باید نقد کرد و از شعار زدگی های زمان دور ساخت! بالاخره واژه هم مثل آب مسیر خودش را پیدا می کند. هیچ تلاشی هرگز بی ثمر نیست! در ص ۹۳ کتاب سیمرغ آورده ام: جرعه های نبوغ آمیز مردمانفهم زمانه را می طلبند در ادراکی که اراده استدر تهوری که فضیلت استدر جرأتی که شجاعت استدر ترسی که رذیلت است

ظاهرا در کتاب نوشک روان از شهر شیراز هم زیاد سخن گفته اید؟ طبیعیه، شهری که در آن رشد و نمو کردم با جغرافیا و تاریخ و هنر سترگش! مگه میشه از شیراز سخنی نگفت؟ در ص ۶۵ کتاب نوشک روان در سطور آخر شعر شیراز آورده ام: شیراز آنجاست! که شکوه تاریخ ایران زمینحقایق سردمی تراودز جاودان جایگاه جمشید شاهی اش! بیا به خاک عنبرین اردیبهشتی اشکه آن مدار هنرپرور گیتیبخشیده اش آراستگیه نقش بندی رساله هایباز نگارینه ی عقل و عشق و دلبری!

راجع عشق نظرتون چیه؟

عشق خیلی مساله بغرنجی هست! همواره در تلاش بودم به نحوی داخل بطن اشعارم دنبالش کنم و دلایلی برای وجود و تعریفش بیابم. یا اینکه تشبیهش کنم به رخدادهای جهانی و ماورایی. در کتاب سپنتا ص ۲۵ آورده ام:

عشق! این گناه نخستین زیستنگاه، فرو می کشاندمانمیان باتلاق تنهاییکورمان می کندمیان رواق زبردیچون سنگ پای بسته روزگارهر چه هستجنون جوانمردان عالم است... یا در کتاب ورجاوند ص ۵۰ آورده ام: عشق چیست؟ جز رهنمای تضمینی سعادت ورزیه خویش و دگران؟ آیا این نیست، رازآمیزی مناسبات انسانیدر تقدیر محتوم نهادینه در وانهادگی؟

از کتاب جدیدتون نوشک روان بگید؟ چرا تاریخ را با عشق و فلسفه آمیخته اید؟

نوشک روان را خیلی دوست دارم ولی کار اصلی من همون مانتره هست که حاصل سالها فلسفه خوانی و تحقیق و تفحصه، هر چند بعد ۱۲ سال از نگارشش باید بازخوانی بشه. نوشک روان از عشق به ایران می گوید از عشق به اقتدار تاریخی ایران. معشوق در این کتاب همان چشم های بیدار ایرانشهر و ظرفیت های کلان فرهنگی و تمدنی اش در طول تاریخه. به این شعر در ص ۱۱ کتاب نوشک روان دقت کنید: در مهر سلطنتی داریوش هخامنشی! تو آن گردونه مللبر کجاوه روان ابر شاهنشاه جهان هستی! ... مختصری از این شعر طولانی در ص ۱۴ کتاب نوشک روان:

به تماشا ببر مرادر شبانگاهی مهتابیکنار ویرانه های شهر بیشابوران پایتخت شاهپور نخستین! شاه پیروزمند دوران اقتدار ایرانشهر آنجا که قیصران رومی روزگاری دست و پای بسته خوار و حقیر گشته با کلبیدی بریده سر یا ارابه بستهمایه رشک کودکان شهر بودند! یا در کتاب سیمرغ ص ۸۸ شعری به نام اخته گری هست که مضمونش از نظریه عقده اختگی فروید گرفته شده ولی در شعر اخته گری جسمانی رها شده و به اخته گری تهنناک نابخردی سوق

پیدا کرده و کل شعر این مطلب را بیان می کند که تقابل با محیط و جمعیت و سیاسیون، خواه ناخواه می تواند اخته گری ذهنی و عدم شکوفایی را پدید بیاورد. این اخته گری، خودخفکانی و مهار آزادی در آرمان های شعوری انسان نوین است! یعنی خردورزی و خردسازی در نطفه خفه می گردد زیرا در خفقان اخلاقی شخصیت و نسیت، گرفتار جو زمانه خویش شده!

لطفا تعریف خودتان را از انسان بگویید؟  
بگذارید بی پیرایه بگویم! انسان امروزی وجودی کنش گر و باز اندیشنده است. به گمان من انسان موجودی شده که از انس گرفتن فاصله گرفته و به انزوای اجتماعی نزدیک گشته و غایت او تکامل تمامیت اش در صورتک های راز آلود نمادها و نقاب ها گشته. در ص ۷۱ کتاب سیمرغ این مطالب به شعر گفته شده! همینطور در ص ۹ کتاب ورجاوند از انسان این گونه گفته ام: این است انسانهای آگاهنده و کاهندهسرها از نمادهای دلالت گونه... بشر نوین، امروزه بیشتر دنبال تجدید رابطه با ماهیت ساختاری خوده! این است که مطالعه می کنه تا بتواند در چالشگری تاریخی زندگانی شرکت جوید!

این است که پرسشگری و مطالبه های فلسفی را برای خود در اوج قرار داده!

می خواند و خردورزی و ساختارشکنی می کند!

راه های تازه کشف می کند و گاه تابوشکنی های خاص می کند!

هر عصر و زمانه ای قهرمان های خود را دارد و این مساله باعث می شود که گاهی قهرمان ها و بت های کهن، اقبال چندانی برای شناخته شدن بین نسل های نو نداشته باشند یا حتی توسط آنها مورد مواخذه، پرسش و انتقاد سخت قرار بگیرند!  
خوبی مدرنیته همین چالش گری ها هست!

میخواهم بگم ضرورت های امروزی برای تمام گیتی تغییر کرده، خصوصا برای نسل جوان مطالعه گر و مطالبه خواه!

طبیعیه شعر هم از فرم و قاعده کلاسیک رها گشته و شاعران باید سعی کنند، زبانشان بیشتر سمت و سوی جهانی پیدا کند. شاعران باید که سخن های تازه گویند و به فهم خردورزی جهانی امداد بیشتری رسانند!

شعر هشدار است!

هشدار به درک تازه ای از دانایی، در کنار واژگانی که حسی، تخیلی و نمادین هستند. این هشدارها همواره می توانند نیازهای روانی انسان را غنی تر کنند. همیشه شعر را سلاح فلسفیدن می دانستم. برای همین متفاوت سخن گفتم و از دانش هایی چون فلسفه، جامعه شناسی، مردم شناسی، روان شناسی، باستان شناسی، تاریخ و زبان شناسی برای بیان خواسته هایم که همانا آگاه سازی و تلنگری به چالشگری بوده بهره بردم.

بی تعارف، در ادبیات ما سخن از می، معشوق و ساقی زیاد بوده، خوب این داستان معشوق، زلف و ابرو و خال و چشمها اگر کنایه ای به جهان و جهانیان ندهد چه ارزش نویینی به همراه دارد، خصوصا در ایران که این قالب بارها و بارها تکرار شده و کمتر نمادپردازی و ایهام در آنها لحاظ شده؟ البته استثنا همیشه وجود دارد و بیشتر خوانندگان حرفه ای می دانند اوج ها و قله های شعری ایران و جهان چرا متفاوت و بدیع بوده اند؟

آیا نیازهای روانی و عاطفی انسان امروزه باید محدود به دانش ادبیات باشد؟

من شعر را در قلمرو و چهارچوب محض ادبیات نمی بینم، همانطور که دایره نقد و نقادی تخصصی شده و یک مضمون را می توان از طریق چند دانش مطرح امروزی مورد نقد و چالش و کنکاش قرار داد. واکاویدن هر چیز را باید فرا گرفت!

هنجارشکنی خصوصا در اصول و قواعد ادبی و شعری لازمه شکوفایی تازه ها هست، در شعر با واژه سر و کار داریم و این ها دارای موسیقی، وزن، معنا و نمادهای بسیاری هستند! مخاطب ایرانی، سالهاست بین سنت و مدرنیته گیر افتاده و دست و پا می زند! باید دید مخاطب امروز دنبال چه نیاز و اغنایی از ادبیات و تلاقی آن با دانش های پیرامونی انسان هست؟

نیازهای انسان که با تکنولوژی و دانش های تازه آشنا شده و آنها را کشف کرده و دائم استفاده می کند، با چه ساختاری در تضاد و تشابه است؟ جایگاه هویت، احساس و ناخودآگاه فردی و جمعی در انسان امروزی کجاست؟

من در بیان شعر یا نوشتار بیشتر وجود و کاربرد معنا را برگزیدم و همیشه در تلاشم تا مضامین کلی را در قالب سطوری قرار دهم تا که بتوانند تلنگری هر چند ناچیز به مخاطب بزنند! مثلا در این شعر کتاب مانتره ص ۴۴:

در نسبی نگری هنجاری وقتی ناظر، به وقایع هستیمهمواره نرینه نمایینوعی ویرانگری تجربه باور استدر زندگی وجودی

خوب این شعر کوچک، فلسفی و روانکاوانه است. با کمی مطالعه می توان دانست که نرینه نمایی نظریه روانکاوای آلفرد آدلر همکار و شاگرد زیگموند فروید بوده است!

آدلر اعتقاد داشت که جنس نر دنیا را احاطه کرده و در کنترل سلیقه خودش در آورده است! یعنی اختیار و ابتکار عمل را برای هر کرداری در دست دارد! خوب این نظریه مال ۱۰۰ سال قبل هست! جهان امروزی مدام در حال تغییر و زنان دارای جایگاه بهتری نسبت به قرون قبل شده اند! همانطور که مردان هم هزاران سال قبل توانستند نظام مدرسالاری و مادرشاهی را کنار بگذارند!

و سیطره خود را در جهان انسانی گسترش دهند و از غارنشینی به دشت نشینی و شهرنشینی و انقلاب کشاورزی و صنعتی دست یابند! و البته در طول تاریخ پیکارهای متعدد به بهانه حفظ قدرت و ثروت و قلمرو راه انداخته اند!